

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تعريف بيع

از آنجا که ثمره بحث از تعريف بيع؛ منحصر در مباحث علمي نيست، بلکه ثمرات عملي فراواني نيز دارد و در جاهای مختلف کتاب بيع، به همین بحث از تعريف بيع نياز داريم، لذا اجمالی از فرمايش مرحوم شيخ(ره) در تعريف بيع را عرض کردیم تا پس از آن، طبق آنچه که امام(رضوان الله عليه) در «کتاب البیع» عنوان کرده اند آن را دنبال کنیم. عرض کردیم که مرحوم شيخ(قده) ابتداء سه تعريف از بيع را از قدمات نقل می کنند و هرسه تعريف را مورد اشکال قرار می دهند. آنگاه خود ایشان در مقام تعريف بيع می فرمایند «انشاء تمليك عين بمال».

در تعاریف دیگر گاهی تعريف به لازم بود، گاهی بيع را از مقوله لفظ قرار داده بودند، اما این اشکالات در این تعريف راه ندارد.

اشکالات تعريف مرحوم شيخ (ره) و جواب از آنها

سپس مرحوم شيخ(ره) پنج اشکال را بر این تعريف ذکر می کنند، که مهمترین آنها اشکال پنجم است. در اشکال پنجم می فرماید؛ این تعريف ما شامل «صلح» هم می شود، اگر يك مالی بين دو نفر اختلافی بود، بعد این دو نفر مصالحه کنند – که مثلاً یکی بگوید من مصالحه می کنم و این مال را به تو می دهم و تو در مقابلش هزار تومان به من بده – اینجا هم «تمليك عين بمال» صادق است. پس تعريف بيع بر این هم صدق می کند.

مرحوم شيخ(قده) در جواب فرموده اند : حقیقت «صلح»؛ تسالم و سازش است، لکن اگر متعلق این تسالم؛ عين یا منفعت باشد، مفید تمليك است، و اگر متعلق آن؛ انتفاع باشد – مثل اینکه صلح کند بر اینکه مدتی اینجا ساکن شود یا از این مکان یا مال یا لباس انتفاع ببرد – این مفید عاریه است. و نیز اگر کسی به این تعريف ما اشکال کند که شامل «هبه معوضه» هم می شود؛ در هبه معوضه، مالی را به دیگری هبه می کنید به شرط اینکه دیگری هم مالی را به شما هبه کند. اینجا هم «تمليك مال بعوض» هست.

پس تعريف شما بر «هبه» هم صادق است. مرحوم شيخ می فرمایند: در «هبه»، تمليك عين به عوض، «على جهة المقابلة و المعاوضة» نیست. اینطور نیست که يك مالی را تمليك کند که خود این تمليك در مقابل تمليك دیگر و عوض آن تمليك دیگر باشد، بلکه در هبه معوضه، دو تمليك مستقل است، این تمليك می کند، تمليكش هم تمام و مستقل است، در مقابلش هم او تمليك می کند مستقلاً. اینطور نیست که تمليك دوم عوض تمليك اول باشد.

بله، تمليك دوم، شرط تمليك اول بوده، یعنی طوری است که این شخص می تواند اگر او تمليك نکرد، تمليك خودش را بهم بزند،

اما تملیک دوم عوض آن نیست. در باب هبه، معاوضه نیست و در تعبیر به «هبه معاوضه» هم مسامحه وجود دارد. سپس می‌فرماید ممکن است کسی بگوید این تعریف، شامل قرض هم می‌شود؛ مثلاً اگر کسی يك جنسی را به دیگری قرض دهد، در مقابل اینکه بعد از يك سال عوضش را از او بگیرد، اینجا هم «تملیک مال بعوض» صادق است. در جواب می‌فرمایند؛ در باب قرض هم مسئله معاوضه و مقابله در کار نیست، بلکه تملیک به شرط ضمان است، تملیک می‌کند بشرط اینکه ذمه او مشغول باشد.

لذا مرحوم شیخ(قده) این اشکالات را از تعریف خودشان جواب می‌دهند. تا اینجا خود شیخ يك تعریف ذکر کرد، قبل از آن نیز از مرحوم شیخ طوسی و محقق ثانی و دیگران هم سه تعریف نقل کرد.

تعاریف دیگر از بیع

سه تعریف دیگر وجود دارد؛ یکی در کلام صاحب جواهر(قده) جلد 22، صفحه 208 که فرموده؛ «تملیک عین بعوض بشرط تعقبه بتملك المشتري»؛ بیع، تملیک عین بعوض هست اما قبول لازم است، یعنی مشتری هم باید تملیک را قبول کند. اگر با بیع تملیک کرد اما مشتری تملك نکرد، این بیع واقع نشده است، لذا صاحب جواهر قید «تعقب تملك مشتری» را اضافه می‌کند. شیخ(ره) می‌فرماید این تعریف غیر از تعریف ما چیز اضافه‌ای نیست، بلکه همان است، منتها با يك فرقی، که آن تعریف ما هم انصراف به همین دارد.

ما که می‌گوییم «انشاء تملیک عین بمال» ، انصراف به این دارد که مشتری هم قبول کند و الا اگر مشتری قبول نکند بیع واقع نمی‌شود. در اینجا باز يك مطلبي دارند که آیا مسئله «قبول»، در حقیقت بیع دخالت دارد یا نه؟ فرموده اند «قبول» در حقیقت بیع دخالت ندارد، بلکه شرط انتقال در خارج است نه در نظر ناقل. ناقل وقتی گفت «بعث» ، تملیک و بیعش واقع شده است، اما «قبول» شرط این است که در عالم خارج هم این انتقال واقع شود. آیا این مطلب درست است یا نه؟ بعداً بررسی خواهیم کرد. لذا این تعریف را هم رد می‌کنند.

تعریف دوم، تعریفی است که ابن ادریس(قده) در سرائر ذکر کرده است؛ «الاثر الحاصل من الإيجاب و القبول و هو الانتقال» ؛ بیع، آن اثر حاصل از ایجاب و قبول است که همان «انتقال» است. مرحوم شیخ(ره) می‌فرماید؛ تعریف بیع به «اثر»، نه در لغت وارد شده و نه موافق با لغت است و نه موافق با عرف است. ما وقتی به لغت یا عرف مراجعه می‌کنیم؛ «بیع» را به «اثر» معنا نمی‌کنند و این تعریف ابن ادریس، تعریف به «اثر» است. در آخرین تعریف گفته‌اند؛ بیع همان «ایجاب و قبول» و «عقد مرکب از ایجاب و قبول» است.

مرحوم شیخ(ره) می‌فرمایند «ایجاب و قبول»، سبب بیع است و آنچه که ما در پی آن هستیم؛ مسبب است. ما دنبال این هستیم که بدانیم آن معنای بیعی چیست؟ بیعی که ما در صدد تعریف آن هستیم، بیع بمعنای مصدری – فروختن – نیست، بلکه بمعنای اسم مصدری – حاصل مصدر – مراد است. یعنی اگر بین دو نفر بیعی واقع شد، نتیجه عمل این دو نفر – که اسمش را «بیع» می‌گذاریم – را چگونه معنا می‌کنیم؟ و لذا می‌فرماید: در نصوص و روایات هم وقتی می‌فرماید «لزم البیع» ، معنای آن، «بعث» با بیع و «اشریت» مشتری که نیست، بلکه این کاری را که این دو نفر انجام داده‌اند يك نتیجه‌ای داشته بنام «بیع»، که این نتیجه «لازم» است، یا مثل «اقال البیع» هم در اسم مصدر استعمال شده است. در خلاصه‌ای که از فرمایش مرحوم شیخ(ره) عرض شد، مجموعاً هفت تعریف برای بیع ذکر شده است.

در ادامه بحث، برای تحقیق در مطلب و از آنجا که بعد می‌خواهیم مسئله اول تحریرالوسیلة در کتاب البیع را دنبال کنیم، باید ببینیم نظر امام(رضوان الله علیه) در تعریف بیع چیست؟ پس از آن جمع بندی نهایی کنیم و ان شاء الله تعریف مناسبی از بیع ارائه کنیم.

مرحوم امام (قده) در جلد اول در کتاب البیع، پنج مطلب را بعنوان مقدمه ذکر فرموده و بعد تعریف بیع را ارایه کرده اند.

مطلب اول: ما که می‌خواهیم بیع را معنا کنیم، مراد؛ بیعی که فعل بایع است نیست - همین نکته اخیری که مرحوم شیخ بیان کرد - بلکه بیع بمعنای اسم مصدری مراد است. بیع بمعنای اسم مصدری بیعی نیست که فقط فعل بایع است، بلکه مجموع آنچه که بایع و مشتری انجام دادند - که اسمش را بیع می‌گذاریم - را می‌خواهیم معنا کنیم.

در تعبیری که خود امام (ره) دارند می‌فرمایند؛ این شرایط و احکامی که برای بیع ذکر می‌کنید و مثلاً می‌گویید در بیع، خیار مجلس است، آیا این بیع، فقط همان بیع فعل بایع مراد است؟ این معنا ندارد که بگوییم وقتی بایع گفت «بعثک»، همین الان خیار مجلس آمد، کسی چنین حرفی را نمی‌زند، خیار مجلس وقتی است که آن بیع اسم مصدری محقق شده باشد.

مطلب دوم: ما در صدد تعریف بیعی هستیم که از مقوله معناست نه از مقوله لفظ، و لذا هر تعریفی که اشاره به این دارد که بیع از مقوله لفظ است را باید رها کنیم. بنا بر مطلب اول؛ باید آن تعاریفی که بیع را منحصر به فعل بایع کردند را کنار بگذاریم. هر تعریفی که ظهور در فعل بایع دارد، مثلاً وقتی می‌گوییم بیع، «تملیک عین بمال»، این تملیک، فعل بایع است. اگر بگوییم بیع، «تبدیل مال بمال» - مرحوم آخوند خراسانی (ره) حاشیه خوبی بر مکاسب نوشته اند، ایشان در آنجا می‌فرماید تعریف بیع به «مبادله مال بمال» درست نیست، بلکه باید گفت «تبدیل مال بمال» - تبدیل، فعل بایع است، بر طبق مطلب اول؛ هر تعریفی که مربوط به فعل بایع باشد خارج است. اما بنا بر مطلب دوم؛ اصلاً بیع را نباید طوری تعریف کنیم که صیغه لفظی داشته باشد. تمام کسانی که گفته اند بیع، ایجاب و قبول است، ایجاب و قبول، لفظ است و این تعریف غلط است. یا آن تعریفی که مرحوم محقق ثانی (ره) بیان کرد که بیع، نقل عین به صیغه مخصوصه است، صیغه مخصوص، همان لفظ و ایجاب و قبول است. وقتی که می‌گوییم بیع از مقوله معناست، این تعاریف طرد می‌شود.

مطلب سوم: بیع، تبادل در اضافات است. بایع یک جنسی دارد، بین این بایع و این جنس، یک اضافه و نسبتی محقق است، این اضافه، «اضافه ملکیت» است. بایع به این مال یک نسبتی دارد، نسبت بین این بایع و مال، نسبت ملکیت است. نسبت مشتری هم به ثمن، نسبت ملکیت است. بیع، عبارت از تبادل در اضافه است، یعنی قبلاً بین این بایع و ثمن نسبت بود، حالا ثمن جایگزین ثمن می‌شود. بایع اضافه به ثمن پیدا می‌کند. همچنین مشتری اضافه به ثمن داشت، اکنون ثمن جایگزین ثمن می‌شود. می‌فرمایند این که در «مصباح المنیر» گفته شده بیع عبارت است از «مبادله مال بمال»، اگر مراد؛ مبادله در ملکیت باشد تعریف درستی است، یعنی تبادل در اضافه و ملکیت. و نمی‌تواند مبادله زمانی یا مبادله مکانی مراد باشد، مراد مبادله در ملکیت است. در ابتدا تعبیری دارند که؛ عمل متبایعین غالباً تملیک و تملک است و در بیع، اضافه مالکیت و مملوکیّت را تبدیل می‌کنند، بایع مالک این مال است و این مال مملوک او است، با بیع، این اضافه را به یک اضافه دیگر تبدیل می‌کنند.

در ادامه می‌فرمایند حتی می‌توانیم بگوییم در بیع، اضافه مالکیت هم معتبر نیست، و اضافه مالکیت هم جنبه غالبی دارد و دخالتی در ماهیت بیع ندارد. دقت کنید؛ ایشان ملاحظه فرموده اند که بیع‌هایی وجود دارد که در آنها بایع، مالک نیست؛ در مثل بیع موقوفه، خصوصاً موقوفات عامه که مالک ندارد، اما متولی یا حاکم شرع می‌تواند آن را بفروشد. بین این متولی یا حاکم شرع که می‌تواند این را بفروشد و بین این مال، هیچگونه اضافه مالکیت و مملوکیّت نیست. و نیز مثل اینکه حاکم، اجناس زکوی را بفروشد و ما قائل باشیم اجناس زکوی ملک احدی نیست - بگوییم زکات ملک فقیر نیست که حاکم هم به وکالت از طرف فقیر این کار را انجام دهد بلکه مصارفش این گروه‌هایی هستند که ذکر شده است - اگر حاکم، این مال زکوی را فروخت، بین حاکم و بین این مال اضافه مالکیت وجود ندارد.

و نیز در مثل بیع کلی در ذمه - که «ذمه» يك امر اعتباری است، عقلاً برای هر انسانی يك ذمه‌ای را اعتبار می‌کنند و می‌گویند این ذمه ای که اعتباری است، ظرف برای اشتغال است. وقتی کسی مال دیگری را تلف کند عقلاً می‌گویند ذمه اش مشغول شد، کسی به دیگری ده هزار تومان بدهکار است، منتها این ده هزار تومان، ده هزار تومان کلی است، این کلی در ذمه وجود دارد - اینجا فقهاء یکی از مصادیقی که برای بیع بر شمرده اند بیع کلی در ذمه است، که کلی در ذمه را بیع می‌کنند. از آنجا که انسان مالک کلی نمی‌شود و نیز انسان مالک آنچه که در ذمه خودش واقع شده است نمی‌شود، من اگر آن کلی در ذمه خودم را به دیگری فروختم، در اینجا اضافه مالکیت وجود ندارد.

پس از این نتیجه می‌گیرند که ابتدا گفتیم بیع؛ تبادل در اضافات است، اضافه را هم به اضافه مالکیت و مملوکیت معنا کردیم، گفتیم این بایع، مالک این مال است، و مشتری هم مالک ثمن است، این اضافه‌ها تبادل پیدا می‌کند، تبادل در اضافه مالکیت. در آخر از این بر می‌گردند و می‌فرمایند اصلاً اضافه در مالکیت هم لازم نیست، بلکه بگوییم بیع، «اعطاء اضافه بعوض» است، برای اینکه در این مواردی که ذکر کردیم، اضافه مالکیت وجود ندارد، بلکه در آن موارد، بایع این اضافه خودش را در مقابل پولی که از دیگری می‌گیرد تبادل می‌کند. لذا می‌گویند اصلاً «تبادل در اضافه» است نه اضافه مالکیت.

آنگاه می‌فرمایند این بیانی که ما ذکر کردیم عین همان بیانی است که مرحوم شیخ (ره) دارد که بیع؛ «انشاء تمليك عین بمال» هست، چرا که وقتی می‌گوییم «تمليك»، این هم «اعطاء الاضافة» است، یعنی من بایع يك اضافه به این مال دارم حالا که می‌خواهم تمليك کنم، این اضافه را به دیگری اعطاء می‌کنم. پس بیع بمعنای «اعطاء الاضافة» است. و نیز می‌فرمایند اینکه مصباح گفته «مبادلة مال بمال»؛ مرادش تبادل در همین اضافه ملکیت است.

نتیجه فرمایش مرحوم امام (قده)

نتیجه این شد که حقیقت بیع؛ «تبادل در اضافه» است، و با این تعریف معلوم شد که؛ تعریف مصباح - که شیخ (ره) ابتدا آن را بیان کرد، بعد از آن عدول کرد - و تعریف شیخ (ره) که گفت اولی این است که بیع را به «تمليك عین بمال» تعریف کنیم، این دو تعریف، یکی هستند، یعنی تقریباً يك قدر جامع واقعی بین این دو درست کردند، که در «مبادلة مال بمال» و نیز در «تمليك عین بمال» اگر مقصود، «تبادل در اضافه» است درست است.

در ادامه بحث، کلامی را از مرحوم نائینی (ره) نقل می‌کنند که مرحوم نائینی (قده) فرموده بین «مبادلة مال بمال» و بین «تمليك عین بمال» فرق اساسی وجود دارد. کلام مرحوم نائینی را در کتاب منية الطالب، جلد اول، صفحات 88، 89 مراجعه کنید، ببینید کلام ایشان و منظورشان چیست؟

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.